

ترژی انقلاب ۱۹۲۵-۱۹۲۷ چین

جان چان

برگردان: آرام نوبخت



گرایش
بلشویک
لنینیست‌های ایران
Leninist.org



از سری جزوات بلشویک-لنینیست‌ها

تراژدی انقلاب ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ چین

جان چان

برگردان: آرام نوبخت

مطلب حاضر، متن پیاده شده سخنرانی «جان چان» در مدرسه تابستانی «حزب برابری سوسیالیستی» در «آن آربر»، میشیگان، به تاریخ اوت ۲۰۰۷ است.

ظهور و سقوط دومین انقلاب چین در سال های ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷، یکی از درخور توجه ترین رویدادهای سیاسی تاریخ قرن بیستم بود. این انقلاب ناتمام، با مرگ ده ها هزار نفر از کارگران کمونیست و ویرانی کامل «حزب کمونیست چین» به عنوان ارگان جنبش توده ای طبقه کارگر، پایان یافت. نمی توان مسائل و مشکلات بنیادی در تاریخ معاصر چین را، به ویژه ماهیت رژیم مائوئیستی که در سال ۱۹۴۹ استقرار یافت، بدون درک درس های ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ دریافت.

در سال ۱۹۳۰، تروتسکی چنین گفت:

«مطالعه انقلاب چین، مهم ترین و ضروری ترین موضوع برای هر کمونیست و هر کارگر پیشرو است. صحبت جدی در هر کشوری درباره مبارزه پرولتاریا برای قدرت، بدون مطالعه رویدادهای اساسی، نیروهای محرکه و روش استراتژیک انقلاب چین از سوی پیشتاز پرولتاریا ناممکن است. درک روز، بدون درک شب ناممکن است؛ نمی توان فهمید در چه تابستانی هستیم، بدون آن که زمستان را تجربه کرده باشیم. به همین ترتیب، نمی توان بدون مطالعه فاجعه چین، معنا و مفهوم منتهای قیام اکتبر را درک کرد» (لئون تروتسکی درباره چین، انتشارات مونا، نیویورک، ۱۹۷۸، ص. ۴۷۵)

چشم انداز انقلاب چین، در قلب مبارزه تروتسکی علیه بوروکراسی استالینیستی بود. در این مبارزه، تئوری او از انقلاب مداوم برای دومین بار، به آزمونی عظیم گذاشته شد. استالین با حمایت دستگاه بوروکراتیک شوروی زمام را به دست گرفت، و این نیز خیانت به یکی از نویدبخش ترین فرصت های انقلابی از سال ۱۹۱۷ به این

سو را دربرداشت. شکست در چین، ضربه ای تعیین کننده به «اپوزیسیون چپ» بود. در اواخر سال ۱۹۲۷، تروتسکی از حزب کمونیست اتحاد شوروی (CPSU) و سپس از خود شوروی اخراج گردید.

در این سخنرانی، نقش حساس رهبری انقلابی در تقابل مستقیم با چشم انداز مکتب تحریف پسا شوروی ارزیابی و برجسته خواهد شد. روش ها و ادعاهای دو عضو این گرایش، یعنی مورخین بریتانیایی ایان تاچر و گیوفری سوئین پیش از این تمام و کمال در اثر اخیر دیوید نورث با عنوان «لئون تروتسکی و مکتب تحریف تاریخی پسا شوروی» افشا و رد شده است. بنابراین در این جا مواضع این دو نسبت به انقلاب چین درخور توجه است.

به گفته تاچر، استالین و تروتسکی نسبت به رویدادهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷، دیدگاه یکسانی را در مورد «ضرورت یک چین سوسیالیستی» داشتند. چنین گفته ای دو چشم انداز شدیداً مقابل هم را خلط می کند. تروتسکی نماینده گرایش انترناسیونالیستی بود که اعلام می داشت نخستین انقلاب سوسیالیستی در روسیه عقب مانده نه صرفاً به دلیل شرایط ملی، که هم چنین به خاطر تناقضات جهانی سرمایه داری ممکن شد. انقلاب اکتبر، تنها آغاز انقلاب سوسیالیستی جهانی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته و همین طور مستعمرات تحت ستم بود. تروتسکی خاطر نشان کرد که پرولتاریای چین، مانند طبقه روسیه، در موقعیت و جایگاه تسخیر قدرت است، چرا که بورژوازی ملی دیگر در عصر امپریالیزم قادر به ایفای نقش تاریخی متری نیست.

استالین برعکس این واقعیت را نادیده گرفت که نیروهای مولد در عصر امپریالیزم فراتر از دولت-ملت های عهد قدیم رشد کرده بودند. او ستم امپریالیستی را تنها به عنوان مانعی خارجی در برابر ظهور سرمایه داری «ملی» چین می دید که هنوز قادر به پیگیری مسیر انقلاب های بورژوایی کلاسیک در اروپای غربی و امریکای شمالی است. استالین برای این که به بورژوازی چین اجازه تکمیل وظایف بورژوا-دمکراتیک خود را بدهد، اصرار داشت که طبقه کارگر باید نخست خود را تابع بورژوازی رژیم کومینتانگ کند. بنابراین چشم انداز انقلاب پرولتری به سال های بعد، اگر نه دهه های بعد، موکول شد.

این دو برداشت کاملاً مغایر، سیاست های کاملاً متفاوتی هم ایجاد کرد. تروتسکی خواهان استقلال سیاسی طبقه کارگر بود. استالین کمونیست های چین را به فعالیت به عنوان «حمالان» کومینتانگ وادار کرد. تروتسکی خواهان ساختن شوراهای به عنوان ارگان های قدرت کارگران و دهقانان بود؛ استالین کومینتانگ را نقداً نوعی

رژیم دمکراتیک انقلابی محسوب می‌کرد. تروتسکی کارگران چین را از خطر قریب الوقوع هر دو جناح راست و چپ کومیتانگ بر حذر داشت؛ استالین ابتدا در برابر کل کومیتانگ تسلیم شد، و سپس بعد از آن که چیانگ کای چک کارگران شانگهای را در آوریل ۱۹۲۷ قتل عام کرد، به کمونیست‌ها فرمان چرخش به سوی رهبری «چپ» کومیتانگ، «وانگ چینگ وی» در ووهان داد، تا تنها سه ماه بعد، شاهد شیرجه رفتن آن‌ها در حمام خون باشد.

پس از این که انقلاب وارد دوره انحطاط خود در نیمه دوم سال ۱۹۲۷ شد، تروتسکی فراخوان به یک عقب نشینی سیستماتیک به منظور حفاظت از حزب داد؛ استالین اما جنایتکارانه حزب کمونیست چین را به انجام کودتاهای نافرجامی فرمان داد که تنها به نابودی کامل سازمان‌های کمونیستی نقداً درهم شکسته کارگران در مراکز اصلی و مرگ هزاران نفر از کادرها انجامید.

با وجود این تفاوت‌های بنیادی، تاچر ادعا کرد که این رویدادها تماماً به پایان تراژدیک دومین انقلاب چین بی‌ارتباط هستند. او ادعا کرد که حتی اگر حزب کمونیست، کومیتانگ را در سال ۱۹۲۶ به همان شکل که تروتسکی خواسته بود، ترک کرده بود، «هیچ شواهدی وجود ندارد که نشان بدهد می‌توانست موفقیت بزرگ تری در سال ۱۹۲۷ داشته باشد» (تروتسکی، ایان. د. تاچر، روتلج، ۲۰۰۳، ص. ۱۵۶).

برای تاچر، برنامه، چشم‌انداز، رهبری و تاکتیک‌های انقلابی هیچ نقشی در رویدادهای تعیین‌کننده تاریخ بشر ندارند.

ریشه‌های انقلاب چین

در همان حال که نخستین انقلاب سوسیالیستی، انقلاب روسیه، در اکتبر ۱۹۱۷ رخ داد، تدارک نظری آن در درون جنبش مارکسیستی چندین دهه وقت گرفته بود. اما چنین جنبش طولانی مدتی در چین وجود نداشت. درست همان‌طور که پیدایش طبقه کارگر چین محصول ورود مستقیم سرمایه خارجی و تجهیزات صنعتی به کشوری عقب مانده و نیمه مستعمره بود، توسعه جنبش مارکسیستی چین نیز بسط مستقیم انقلاب روسیه بود که از قرن‌ها تفکر اجتماعی غرب و سنن سوسیال دمکراسی جهش می‌کرد. تجربه انقلاب اکتبر، برای چین نیز به دلیل خصوصیات مشترک تکامل تاریخی و اجتماعی دو کشور بسیار مرتبط بود. هر دو اساساً جوامعی کشاورزی بودند، با وظایف حل‌نشده دمکراتیک و طبقه کارگر کوچک ولی سریعاً رو به رشد.

تراژدی بزرگ انقلاب چین این بود که اعتبار و نفوذ تاریخی مهم انقلاب روسیه، در دوره رهبری استالین برای دفاع از سیاست های فرصت طلبانه متکی بر تئوری «انقلاب دومرحله ای» منشویک ها مورد استفاده قرار گرفت.

برای مطالعه دقیق تر سه مفهوم از انقلاب روسیه، یعنی تئوری «دو مرحله ای»، فرمول «دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان» لنین و تئوری «انقلاب مداوم» تروتسکی نوشته دیوید نورث با عنوان «پیش به سوی بررسی مجدد میراث تروتسکی و جایگاه او در تاریخ قرن بیستم» به طور اخص مهم است.

تئوری انقلاب مداوم تروتسکی، که صحتش یک بار در پیروزی انقلاب روسیه به اثبات رسید، این بار به طور تراژدیک در شکست های انقلابی چین نیز به اثبات رسید.

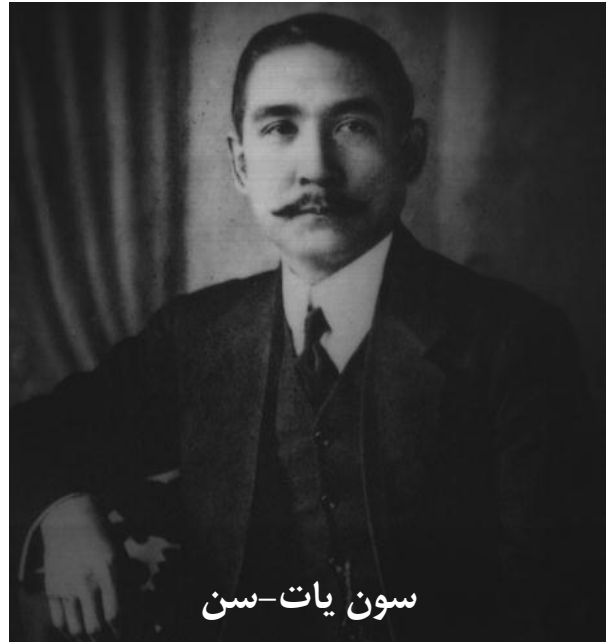
مسئله اصلی در انقلاب چین بسیار شبیه انقلابی بود که در روسیه سربرآورده بود. چین با وظایف فوری رو به رو شد؛ اول، یکپارچگی ملی و استقلال از تقسیم بندی های جنگ افروزان قوای امپریالیستی. دوم، اصلاحات ارضی برای صدها میلیون دهقان فقیری که شدیداً خواهان زمین و پایان وحشی گری های استثمار شبه فودالی بودند. اما بورژوازی چین نشان داد که حتی از همتای روس خود هم پست تر است: وابستگی به امپریالیزم، ناتوانی از یکپارچگی ملت، وابستگی ارگانیک با زمین داران و نزول خواران روستایی و بنابراین ناتوانی از انجام اصلاحات ارضی. مهم تر از همه، این بورژوازی عمیقاً از طبقه کارگر جوان و مبارز چینی هراس داشت.

درست مانند روسیه، ظهور صنعت چین وابسته به سرمایه بین المللی بود. بین سال های ۱۹۰۲ و ۱۹۱۴، سرمایه گذاری خارجی در چین دو برابر شد. طی ۱۵ سال بعدی، سرمایه خارجی مجدداً با رسیدن به مجموعاً ۳,۳ میلیارد دلار، دو برابر شد. این سرمایه خارجی بر صنایع اصلی چین، به ویژه نساجی، راه آهن و کشتی رانی تسلط یافت. در سال ۱۹۱۶، یک میلیون کارگر صنعتی در چین وجود داشت. در سال ۱۹۲۲، این رقم به دو برابر رسید. این کارگران در تعداد اندکی از مراکز صنعتی هم چون شانگهای و ووهان متمرکز بودند. ده ها میلیون نیمه پرولتر - پیشه ور، مغازه دار، کارمند و فقرای شهری - رؤیاهای مشابهی با طبقه کارگر داشتند.

پرولتاریای چین با وجود اندازه کمی کوچک - تنها چند میلیون نفر در جمعیتی بالغ بر ۴۰۰ میلیون - به دلیل تناقضات جهانی سرمایه داری به سوی گرفتن نقش رهبری در مبارزات انقلابی اوایل قرن بیستم هل داده می

شد. شکست نخستین انقلاب چین در سال ۱۹۱۱، تحت رهبری «سون یات سن»، نشان می داد که بورژوازی چین کاملاً از اجرا و تکمیل وظایف تاریخی خود ناتوان است.

سون یات سن در دهه ۱۸۹۰، پس از آن که سلسله مانچو درخواست ها برای استقرار یک سلطنت مشروطه را رد کرد، آغاز به جلب حمایت نمود. سون با الهام از انقلاب بورژوایی کلاسیک در امریکا و فرانسه، به دفاع از «سه اصل مردمی» برخاست: سرنگونی نظام امپراتوری، جمهوری دمکراتیک، و ملی سازی زمین. با این حال سون کوششی برای ایجاد یک جنبش سیاسی توده ای نکرد و اساساً خود را به فعالیت های توطئه آمیز کودتاهای کوچک نظامی یا اقدامات تروریستی علیه افسران مانچو محدود نمود.



این به اصطلاح «انقلاب» سال ۱۹۱۱ صرفاً تلنگری به ساختار کاملاً پوسیده بود. حکومت امپراتوری از لحاظ مالی پس از چندین دهه تاراج به دست قوای غرب، در آستانه ورشکستگی بود. پس از آن که قوای امپریالیستی قلمرو چین را چه در قالب مستعمراتی نظیر هنگ کنگ و تایوان و چه به عنوان «امتیاز انحصاری» در شهرهای بندرگاهی - شهرهایی که سربازان خارجی، پلیس و نظام حقوقی خارجی کنترل را به دست گرفتند - الحاق کردند، دادگاه مانچو از لحاظ سیاسی تماماً بی اعتبار گردید. در سال ۱۹۰۰، سلسله در حال احتضار مانچو می باید بر سربازان خارجی برای سرکوب شورش باکسر (خیزش وسیع ضد استعماری دهقانان و فقرای شهری) اتکا می کرد.

وقتی سلسله مانچو نهایتاً وعده رفرم قانون اساسی را داد، دیگر خیلی دیر شده بود. بخش های قابل توجهی از بورژوازی، بوروکراسی و ارتش چین به سون یات سن رو آورده بودند. در ۱۰ اکتبر ۱۹۱۱، هزاران سرباز در ووچانگ، استان هوبی، شورش را آغاز و جمهوری را اعلام کردند. شورش به سرعت در سرتاسر استان های چین گسترش یافت، اما فقدان یک جنبش توده ای حقیقی، صاحبان منافع را دست نخورده باقی گذاشت. نتیجه، «جمهوری چین»، به عنوان یک جمهوری فدرال سُست، همراه با سون به عنوان رئیس موقت آن بود.

این جمهوری جدید با این حال در واقع در دستان دستگاه بوروکراتیک قدیمی ارتش بود که با هرگونه تلاشی برای اعطای زمین به دهقانان به مخالفت برمی خاست. سون به سرعت با نیروهای ارتجاعی مصالحه کرد و تنها به دنبال این بود که جمهوری چین در سطح جهانی به رسمیت شناخته شود. اما قوای امپریالیستی از سون خواستند که ریاست جمهوری را به آخرین نخست ویز سلسله مانچو، یعنی یوان شیکای بدهد. چرا که شیکای از نظر قوای بزرگ حاکم قابل اتکاتری محسوب می شد؛ یعنی کسی که بتواند چین را به عنوان کشوری نیمه مستعمره حفظ کند. پس از آن که یوان رئیس جمهور شد، به سون و کومینتانگ یا حزب ملی گرای او حمله ور شد، قانون اساسی را تکه تکه و پارلمان را منحل کرد. در سال ۱۹۱۵، یوان با حمایت و پشتیبانی ژاپن، خود را امپراتور اعلام نمود. تلاش نه چندان دیرپای او برای بازگرداندن نظام امپراتوری تنها با شورش هایی که ژنرال های جنوب چین در دفاع از جمهوری انجام دادند، به پایان رسید. یوان مجبور به استعفا شد و سپس مدتی پس از این درگذشت.

اگرچه جمهوری چین هنوز اسماً وجود داشت، ولی بین جنگ سالاران تقسیم شده و هر کدام از سوی قوای مختلف امپریالیستی حمایت می شد. کومینتانگ در شهر گوآنگ ژو یا کانتون در جنوب چین، با حمایت افسران محلی جان سالم به در برد. سون از فرماندهان ارتشی کوچک تر درخواست کرد که افسران بزرگ تر را به چالش کشیده و کشور را متحد کنند، اما هیچ کسی پاسخی به فراخوان او نداد.

جنبش «چهارم مه» و انقلاب روسیه

شکست ۱۹۱۱ تأثیر عمیقی بر لایه هایی از روشنفکران چین گذاشت. چن دوشیو، بعدها بنیان گذار حزب کمونیست و جنبش تروتسکیستی، پیشگام جستجو برای افق های روشنفکرانه جدیدی شد. این یک دوره فوق العاده بود که شاهد سیاسی شدن سریع بسیاری از جوانانی می بود که فعالانه مشارکت در مبارزات دامنه دار ایدئولوژیک، سیاسی و فرهنگی را به منظور تغییر مسیر تاریخ آغاز کردند. مجله «چن» با عنوان «جوانان نوین»، بعدها به ارگان رسمی حزب کمونیست مبدل شد. چن، شمار زیادی از دانشجویان را که وی را سلحشور سازش ناپذیر در برابر نفوذ ارتجاعی



چن دوشیو

آئین کنفوسیوس می دیدند، جذب کرد. او قدم رادیکالی برای معرفی ادبیات، فلسفه و علوم اجتماعی و طبیعی غرب برای این جوانان چینی برداشت.

رویدادهای بین المللی، تکانه های سیاسی تعیین کننده ای به دنبال داشتند. آغاز ناگهانی جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴، اگرچه اساساً در اروپا، و پس از نتایج تاریخی پیروزی انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، تأثیر مهمی در چین داشتند. «لی داژائو»، از مؤسسن حزب کمونیست چین، نخستین کسی بود که مارکسیزم را به چین معرفی کرد. یکی از اولین مقالات مارکسیستی در چین، مقاله وی با عنوان «پیروزی بلشویزم»، مورخ ۱۹۱۸ و تا حدود زیادی ملهم از اثر تروتسکی با نام «جنگ و انترناسیونال» بود.

«لی» نوشت که جنگ جهانی اول، نشان از آغاز «جنگ طبقاتی... بین توده های پرولتری جهان و سرمایه داران جهان» دارد. انقلاب بلشویکی تنها نخستین گام به سوی «نابودی مرزهای فعلاً موجود ملی که موانعی در برابر سوسیالیزم و نابودی نظام تولیدی سودمحور انحصاری سرمایه داری هستند» می باشد. «لی» به انقلاب اکتبر به عنوان «موج جدید قرن بیستم» که به زودی با رویدادهای چین مهر تأیید خورد، ادای احترام کرد (لی داژائو و ریشه های مارکسیزم چینی، موریس مایسنر، انتشارات دانشگاه هاروارد، ۱۹۶۷، ص ۶۸).

چین تحت فشار قوای متفقین، جنگ علیه آلمان را اعلان و رسماً جزئی از اردوگاه فاتحین شد. اما در چانه زنی های کنفرانس ورسای در مه ۱۹۱۹، نیروهای امپریالیست باری دیگر حق حاکمیت چین را با اعطای امتیازات استعماری آلمان در شاندونگ به ژاپن، پایمال کردند. خبرها از پاریس، موجی از اعتراضات خشم آلود دانشجویان پکن و اعتصابات کارگری در سرتاسر کشور را علیه کلیه نیروهای امپریالیست ایجاد کرد.



لی داژائو

توهامات عمومی به «دمکراسی» امریکایی-انگلیسی کاملاً از هم گسیخت. دانشجویان و کارگران وسیعاً دریافته بودند که اردوگاه های رقیب در جنگ جهانی اول مشغول نبرد برای سلطه جهانی و منافع طبقات سرمایه داری خود بوده اند. هرکسی

پیروز می شد، استثمار امپریالیستی از چین و دیگر کشورهای مستعمره متوقف نمی شد. پیروزی طبقه کارگر روسیه، از سوی دیگر، چشم انداز نوینی به روی توده های چین باز کرد.

بنیان گذاری حزب کمونیست چین در ژوئیه ۱۹۲۱، تحت رهبری «چن دوشیو» و «لی داژائو»، متکی بر انترناسیونالیسم سوسیالیستی بود. با وجود تعداد اندک آن ها، حزب کمونیست از برنامه خود و پرستیژ انقلاب اکتبر نیرو گرفت و به سرعت رشد کرد. حزب کمونیست چین مشتاقانه تاکتیک هایی را به دقت در کنگره های دوم و سوم انترناسیونال جدید کمونیست یا کمیترن برای مبارزه در جهت رهبری جنبش های روبه ظهور رهایی ملی تشریح شده بود، اتخاذ کرد.

طی بحث ها در کنگره دوم، لنین احزاب جوان کمونیست در کشورهای مستعمره را به مشارکت فعال در جنبش های روبه ظهور رهایی ملی تشویق کرد، اما به طور اخص بر «نیاز به مبارزه راسخ علیه تلاش برای زدن رنگ کمونیستی به گرایش های رهایی بخش بورژوا-دمکراتیک در کشورهای عقب مانده» صحنه گذاشت: «انترناسیونال کمونیست باید از جنبش های ملی بورژوا-دمکراتیک در کشورهای مستعمره و عقب مانده دفاع کند، تنها مشروط به آن که در تمامی کشورهای عقب مانده، عناصر احزاب پرولتری آتی، احزابی که فقط در نام کمونیست نباشند، گردهم آورده و برای انجام وظایف اخص خود آموزش داده شوند؛ یعنی مبارزه با جنبش های بورژوا-دمکراتیک در درون ملل خود؛ انترناسیونال کمونیست باید وارد اتحاد موقتی با دمکراسی بورژوایی در کشورهای مستعمره و عقب مانده شود، اما نباید با آن ادغام گردد. باید تحت تمامی شرایط استقلال جنبش پرولتری را حتی در ابتدایی شکل خود، حفظ کند» (لنین درباره مسئله ملی و مستعمرات: سه مقاله، انتشارات فارن لنگویچ، پکن، ۱۹۷۵، ص. ۲۷)

با شکست انقلاب آلمان در سال ۱۹۲۳ و مرگ لنین در سال ۱۹۲۴، این محور سیاسی ضروری که لنین طرح ریزی کرده بود، به کناری نهاده شد. به اسم ضدیت با «تروتسکیزم»، یک جناح محافظه کار از رهبری بلشویک ها، با هدایت استالین، درس های اصلی ۱۹۱۷ را رد کرد. این رهبری به جای تشویق یک پیشرفت انقلابی در چین، به دنبال آن بود که روابطی را با جناح به اصطلاح «دمکراتیک» بورژوازی چین ایجاد کند تا فشار از طرف امپریالیسم بریتانیا و ژاپن را در خاور دور خنثی نماید.

پیوستن به کومیتانگ

سیاست اولیه حزب کمونیست چین برای ایجاد اتحاد موقتی با کومینتانگ، متکی بر تداوم استقلال دو حزب، هر یک با سازمان خود، بود. اما در اوت ۱۹۲۲، رهبری کمینترن به حزب کمونیست چین فرمان داد که به عنوان اعضای منفرد حزب به کومینتانگ بپیوندند.

حزب کمونیست چین با این تصمیم مخالفت کرد، اما اعتراضات او از سوی رهبری کمینترن در دوره زینوویف سرکوب شد. زینوویف تصمیم را بر این اساس توجیه کرد که کومینتانگ لیبرال دمکرات، «تنها گروه ملی انقلابی جدی» در چین است. جنبش مستقل طبقه کارگر هنوز ضعیف بود، بنابراین حزب کوچک کمونیست چین می بایست برای افزایش نفوذ خود وارد کومینتانگ می شد.

چند سال بعد، در نوامبر ۱۹۳۷، تروتسکی به هارولد ایزاک نوشت: «نفس ورود در سال ۱۹۲۲ نه یک جرم، و احتمالاً نه حتی یک اشتباه بود. آن هم به خصوص در جنوب، با این فرض که کومینتانگ در آن زمان شماری از کارگران را داشت و حزب کمونیست جوان ضعیف و تقریباً به طور کامل متشکل از روشنفکران بود... در این حالت، ورود می توانست یک گام مقطعی به سوی استقلال باشد، تا حدود زیادی مشابه با ورود شما به حزب سوسیالیست. مسأله این است که هدف آن ها از ورود و سیاست متعاقب آن ها چه بود؟ (بلشویک ها و انقلاب چین، ۱۹۱۹-۱۹۲۷، الکساندر پانتوف، انتشارات کرزن، ۲۰۰۰، ص. ۱۰۶).

وقتی استالین کنترل کمینترن را به دست گرفت، ورود حزب کمونیست چین به داخل کومینتانگ را نه فقط به عنوان گامی به سوی ساختن یک حزب توده ای مستقل، بلکه به طور فزاینده ای به عنوان سیاست بلندمدت با هدف دستیابی به یک انقلاب بورژوا-دمکراتیک در چین، نگریست. در دید استالین، اهمیت کومینتانگ به مراتب سنگین تر از اهمیت بخش چین در کمینترن بود. در سال ۱۹۱۷، چنین دیدگاهی از سوی بلشویک ها به عنوان یک تسلیم سیاسی به بورژوازی تقبیح و محکوم می شد. اما اکنون استالین این سیاست را به چین تحمیل و ادعا می کرد که چنین سیاستی بیانگر تداوم لنینیزم و میراث انقلاب اکتبر است.

به دنبال کنگره سوم کمینترن، حزب کمونیست چین رسماً تمام اعضا را به پیوستن به کومینتانگ فراخواند و تقریباً فعالیت مستقل خود را ترک گفت. هنگامی که کمینترن، میخائیل بورودین را به عنوان نماینده جدید خود به چین فرستاد، او به عنوان مشاور کومینتانگ عمل کرد؛ این حزب از بالا تا پایین در راستای خطوط تشکیلاتی بلشویک ها تجدید ساختار شد. ده تن از اعضای کلیدی حزب کمونیست چین در کمیته اجرایی مرکزی

کومینتانگ جای گرفتند، یعنی تقریباً یک چهارم کل. کادرهای کمونیست اغلب مستقیماً جوانب فعالیت کومینتانگ را به دست می گرفتند.

سازو برگ نظامی کومینتانگ محصول مستقیم سیاست کمینترن بود. سون یات سن تا زمانی که «ارتش انقلابی ملی» خود را در سال ۱۹۲۴ مستقر کرد، تنها ۱۵۰ تا ۲۰۰ گارد وفادار داشت- در حالی که هر کدام از جنگ سالاران شمال ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار سرباز در اختیار داشتند. وابستگی «سون» به ژنرال های جنوب، در سال ۱۹۲۲ آشکار شد، زمانی که او مجبور به گریز به شانگهای پس از یک تلاش برای کودتای محلی گردید. تنها در این زمان بود که سون برای کمک به مسکو روی آورد.

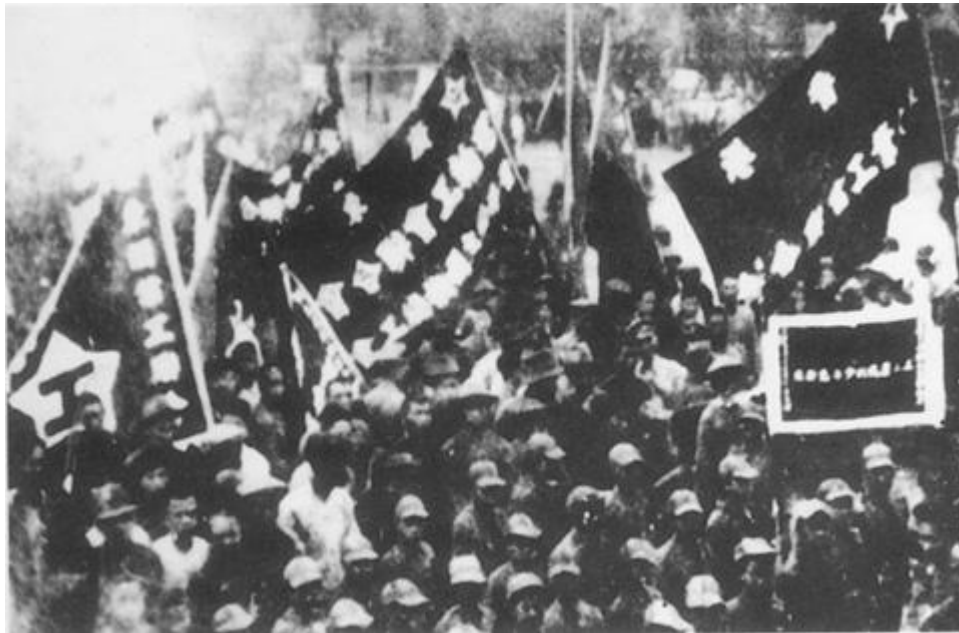
«آکادمی نظامی وامپوا» در «گوانگ ژو»- پایگاهی که بعدها چیانگ کای چک از آن به قدرت رسید- با همکاری مشاورین شوروی ساخته شد. بدون کمک های نظامی شوروی و توانایی حزب کمونیست چین به بسیج کارگران و دهقانان، ساختن ارتش کومینتانگ که قادر به شکست فرماندهان جنگی نیرومند باشد، کاملاً غیرقابل تصور بود.

طغیان انقلابی

یک عضو جوان «حزب کمونیست چین» با نام «پنگ شو-تسه» که در سال ۱۹۲۴ از مسکو بازگشته بود و بعدها به یکی از رهبران جنبش تروتسکیستی چین تبدیل شد، در میان جناح چپ حزب قرار داشت؛ جناحی که قویاً خواهان اتخاذ سیاستی انتقادی تر نسبت به «کومینتانگ» بود. او مستقیماً مخالف خط رسمی همکاری با بورژوازی ملی ای بود که به واسطه پیوند های نزدیک خود با فرماندهان جنگی و قوای امپریالیستی، با طبقه کارگر تخاصم داشت و ناتوان از رهبری انقلاب بورژوا-دمکراتیک بود. «پنگ» استدلال می کرد که پرولتاریا می بایستی رهبری را در مبارزات ضد استعماری به دست بگیرد.

این مجادلات لفظی تأثیر قابل توجهی بر جای گذاشت. حزب کمونیست چین مجدداً فعالیت حزب را بر رهبری جنبش توده ای طبقه کارگر و نه فعالین آن در درون «کومینتانگ» متمرکز کرد. زمانی که حزب کمونیست چین دومین کنگره ملی کار را به تاریخ اول ماه مه ۱۹۲۵ برگزار کرد، سازمان های آن ۵۷۰ هزار کارگر را نمایندگی می کردند. نفوذ روزافزون حزب منجر به موجی از مبارزات تند طبقه کارگر شد.

طی اعتصاب کارخانه های نساجی متعلق به ژاپن در شانگهای، یک کارگر کمونیست مورد ضرب گلوله قرار گرفت، و همین امر جرقه های مبارزات ضد امپریالیستی را در شهر روشن کرد. روز ۳۰ مه، هزاران دانشجوی و کارگر در مقابل یک ایستگاه پلیس در شانگهای دست به اعتراض زدند و خواهان آزادی تظاهرکنندگان بازداشتی شدند. پلیس بریتانیا به روی معترضین آتش گشود و ۱۲ کشته و ده ها مجروح برجای گذاشت.



اعتصاب کانتون-هنگ کنگ در سال ۱۹۲۵

«واقعه ۳۰ مه»، طغیان بی سابقه ای را از سوی طبقه کارگر رقم زد که نشانه آغاز دومین انقلاب چین بود. تقریباً ۱۲۵ اعتصاب، دربرگیرنده ۴۰۰ هزار کارگر، همراه با اعتراضات توده ای و شورش هایی در سرتاسر کشور، رخ داد. سه هفته بعد، در تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۹۲۵، هنگامی که کارگران و دانشجویان در «گوآنگ ژو» دست به تظاهرات زدند، پلیس نظامی انگلیسی-فرانسوی، تیراندازی کرد و ۵۲ نفر را به قتل رساند. کارگران هنگ کنگ پس از باخبر شدن از این کشتار، با یک اعتصاب عمومی واکنش نشان دادند. ۱۰۰ هزار کارگر، هنگ کنگ را ترک کردند و تحریم اجناس بریتانیایی تحت هدایت کمیته اعتصاب کانتون-هنگ اعلام شد.

این هیئت منتخب متشکل از نمایندگان کارگران، با هزاران صف مسلح، در واقع نطفه های یک شورا بود.

در ابتدا مبارزهٔ ضدّ امپریالیستی شامل «کل مردم» می شد، نه فقط دانشجویان و کارگران که همین طور سرمایه داران چینی. با این حال، بورژوازی چین به سرعت از شجاعت و رادیکالیسم طبقهٔ کارگر بهت زده شد. تجار چین در شانگهای نخستین کسانی بودند که ضمن عقب نشینی، همکاری با قوای امپریالیستی را علیه جنبش اعتصابی آغاز نمودند.

پس از مرگ «سون یاتسن» در مارس ۱۹۲۵، تخاصم بورژوازی چین با طبقهٔ کارگر به روشنی هرچه بیش تر در ظهور سیاسی «چیانگ کای شک» متجلی شد. «چیانگ» به عنوان فرزند یک بازرگان ثروتمند، پیوندهای نزدیکی با بانکداران و کمپرادورها داشت. برخلاف «سون»، چیانگ روشنفکر نبود. او نخستین سال های خود را در میان گانگسترها، قاتلین و قاچاقچیان شانگهای گذرانده بود و همین ها بعداً به سربازان ضربتی او علیه طبقهٔ کارگر شهری تبدیل شدند.



چیانگ کای چک

رادیکالیزه شدن طبقهٔ کارگر، رهبری حزب کمونیست چین را وادار به تجدید نظر در روابط خود با «کومینتانگ» کرد. در اکتبر ۱۹۲۵، «چن دوشیو» مجدداً پیشنهاد خروج حزب کمونیست چین از «کومینتانگ» و همکاری از تنها بیرون را مطرح کرد. اما کمینترن این طرح پیشنهادی را رد کرد. باند استالین تلاش کرد با استفاده از مرگ «سون»، «جناح چپ» یا رهبران حامی مسکو را- نظیر «وانگ چینگ وی» و همین طور «چیانگ»- در رهبری مرکزی «کومینتانگ» قرار دهد.

سیاست منشویکی استالین

برای هیچ کسی جای جدل نبود که وظایف فوری انقلاب چین، «بورژوا دمکراتیک» است یا خصلت بورژوایی دارد. موضوع این بود که: کدام طبقه می باید انقلاب را رهبری کند- بورژوازی یا پرولتاریا؟- و به کدام جهت- به سوی جمهوری دمکراتیک بورژوایی یا یک دولت کارگری؟

پس از طغیان طبقهٔ کارگر در سال ۱۹۲۵، استالین به چپ چرخش نکرد، بلکه به طور سیستماتیک سیاست منشویکی را دنبال نمود. او در تقابل با درس های ۱۹۱۷ در روسیه، این توهم را دامن زد که حزب بورژوایی

«کومینتانگ»، یک حزب «کارگران و دهقانان» است که قابلیت رهبری مبارزه انقلابی را دارد. بعداً او فراتر رفت و ادعا کرد که در کشورهایی نظیر چین، ستم امپریالیستی، کلیه نیروهای «مترقی»- اعم از بورژوازی ملی، روشنفکران خرده بورژوا، دهقانان و طبقه کارگر- را در یک «بلوک چهار طبقه» گرد آورده است.

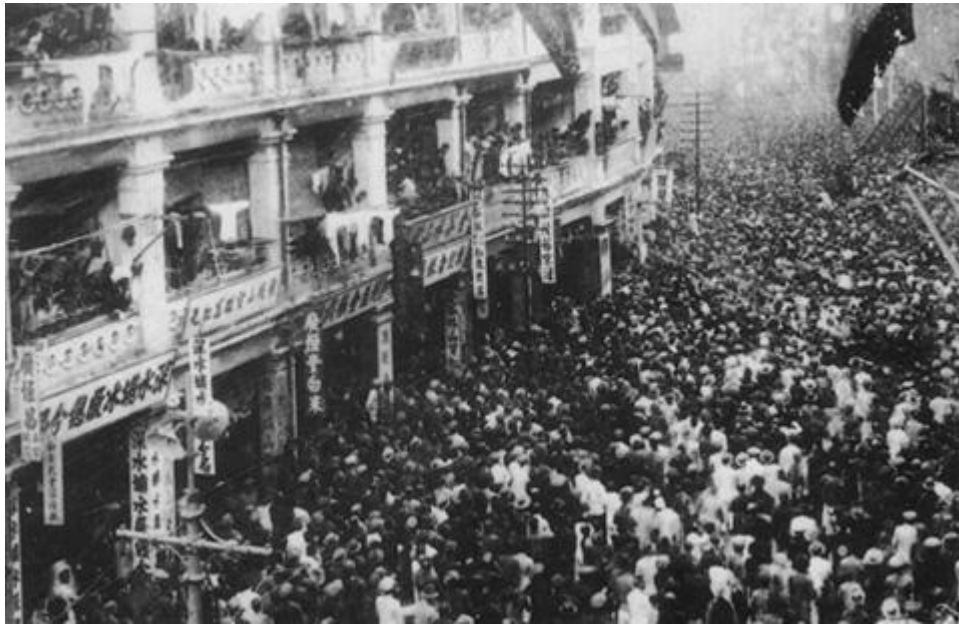
استالین مانند منشویک های روس ادعا کرد که رهبری انقلاب «ضد امپریالیستی» طبیعتاً متعلق به بورژوازی ملی است؛ او اصرار داشت که چین بیش از حد برای ساختن سوسیالیسم عقب مانده است، و مقصودش این بود که انقلاب پرولتری، به عنوان دومین مرحله انقلاب، باید به آینده ای نامعلوم موکول شود. در نخستین مرحله، وظایف کمونیست های چین عبارت بود از هل دادن «کومینتانگ» به چپ، تبدیل کردن آن به یک «دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان». چشم انداز استالین در عمل به آن معنا بود که کمونیست های چین می باید با «کومینتانگ» به منظور قدرت گیری و متوقف نمودن مبارزه طبقه کارگر برای قدرت، همکاری کنند.

این واقعیت که کومینتانگ وادار به هم پیمانی با حزب کمونیست چین شد، ضعف ارگانیک بورژوازی را منعکس می کرد. فرصت طلبی استالین به رهبران «کومینتانگ» اجازه داد که در مقابل توده ها هم چون «انقلابیون» و «سوسیالیست ها» خودنمایی کنند و فرصت را با دو دست خود بچاپند. در ششمین پلانونم کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیست (ECCI) طی ماه های فوریه تا مارس ۱۹۲۶، استالین رسماً «کومینتانگ» را به عنوان بخش «همراه و همدل» کمینترن در نظر گرفت و چیانگ کای شک را به سمت ریاست «افتخاری» در هیئت رئیسه کمینترن منصوب کرد.

رهبران «کومینتانگ» دقیقاً به دلیل قدرت و نیروی فراخوان حزب کمونیست چین، ظاهری انقلابی به خود گرفتند. در سال ۱۹۲۰، حزب کمونیست چین اساساً از یک حلقه کوچک از روشنفکران تشکیل می شد؛ در سال ۱۹۲۷، این حزب جنبشی متشکل از تقریباً سه میلیون کارگر صنعتی، معدن و راه آهن را رهبری می کرد- یعنی اکثریت قریب به اتفاق پرولتاریای نسبتاً کوچک، ولی منسجم چین.

در سال ۱۹۲۲، حزب کمونیست چین تنها ۱۳۰ عضو داشت. پنج سال بعد، حزب- همراه با جنبش جوانان خود یعنی «اتحادیه جوانان کمونیست»- به ۱۰۰ هزار عضو رشد یافته بود. در سال ۱۹۲۳، هنگامی که حزب کمونیست چین آغاز به ساختن تشکل های دهقانی نمود، تنها ۱۰۰ هزار کشاورز استان کانتون را با خود

داشت؛ در ژوئن ۱۹۲۷، این تعداد در دو استان «هونان» و «هوبی» به ۱۳ میلیون نفر رسید. به علاوه، بخش های قابل توجهی از سربازان، که به ده ها هزار نفر می رسید، با جنبش انقلابی همسوئی داشتند. اما حزب، سیاستی محافظه کارانه را با هدف مقید کردن این توده های رادیکال شده در پیش گرفت، تا اتحاد خود را با بورژوازی لیبرال حفظ کند.



تظاهرات ملوانان و کارگران اعتصابی هنگ کنگ در سال ۱۹۲۲

تبدیل حزب کمونیست چین از سوی استالین به زائده «کومینتانگ»، درهای حزب را به سوی مخاطرات بزرگی باز گذاشت، چرا که «کومینتانگ» چرخش اجتناب ناپذیر خود را علیه جنبش انقلابی انجام داد. در ۲۰ مارس ۱۹۲۶، «چیانگ» ناگهان به کودتایی دست زد تا حلقه نفوذ خود را بر «کومینتانگ» تنگ تر کند. او نه فقط رهبری به اصطلاح «جناح چپ» کومینتانگ را سرنگون کرد، که هم چنین ۵۰ کمونیست برجسته را گروگان گرفت و تمامی مشاورین شوروی را تحت بازداشت خانگی قرار داد. او کمیته اعتصاب کانتون - هنگ کنگ را خلع سلاح نمود و عملاً خود را به عنوان دیکتاتور نظامی در «گوآنگ ژو» مستقر کرد.

استالین پس از واکنشی همراه با بهت و سردرگمی، سریعاً تصمیم به ابقای سیاست قدیم گرفت. او دوباره با ابتکار عمل تازه رهبری حزب کمونیست چین برای ترک «کومینتانگ» مخالفت کرد. تمامی اخبار کودتای «چیانگ» در مطبوعات شوروی و کمینترن، یا پنهان می شد یا به عنوان تبلیغات امپریالیستی انکار می گردید.

استالین اقدامات متخاصمانه «چیانگ» را پذیرفت، از جمله این که تعداد اعضای حزب کمونیست چین در هر کمیته «کومینتانگ» به کم‌تر از یک سوم محدود می‌شد.

حتی زمانی که «چیانگ» آشکارا تمایلات ضد انقلابی خود را ابراز می‌داشت، استالین با اشتیاق از طرح نظامی او برای لشگرکشی شمال علیه جنگجویان حمایت می‌کرد. به اسم همیاری با تلاش‌های جنگی «کومینتانگ»، اعتصاب ۱۶ ماهه کانتون-هنگ کنگ که امپریالیسم بریتانیا را به لرزه در آورده بود، خاموش شد و هرگونه مبارزه مستقل کارگران و دهقانان ممنوع گردید.

تروتسکی به مبارزه سیاسی پیگیری علیه سیاست استالین در قبال چین دست زد. در سپتامبر ۱۹۲۶، تروتسکی نتیجه‌گیری کرد که حزب کمونیست چین باید فوراً «کومینتانگ» را ترک کند. «حرکت توده‌های کارگر چین به چپ، همان قدر واقعیت مشخصی است که حرکت بورژوازی چین به راست. مادام که کومینتانگ متکی بر اتحاد سیاسی و تشکیلاتی کارگران و بورژوازی باشد، گرایش‌های گریز از مرکز مبارزه طبقاتی به ناگزیر آن را تکه تکه می‌کند. هیچ‌گونه فرمول سیاسی سحرآمیز یا ابزارهای تاکتیکی هوشمندانه برای مقابله با این روند وجود ندارد و نمی‌تواند داشته باشد».

مشارکت حزب کمونیست چین در کومینتانگ، در دوره‌ای کاملاً صحیح بود که حزب کمونیست چین یک انجمن تبلیغاتی به شمار می‌رفت، انجمنی که تنها خود را برای فعالیت سیاسی مستقل آتی آماده می‌کرد، اما در عین حال در جستجوی شرکت در مبارزه‌های بخش ملی موجود نیز بود. دو سال گذشته، شاهد صعود یک موج اعتصابی عظیم در میان کارگران چین بوده‌است... همین واقعیت، حزب کمونیست چین را با وظیفه فراغت از تحصیل در کلاس مقدماتی رو به رو می‌کند، چرا که اکنون حزب خود را در سطح بالاتری می‌یابد. وظیفه سیاسی فوری آن باید مبارزه برای رهبری مستقیم و مستقل طبقه کارگری باشد که به هوش آمده- نه البته برای این که طبقه کارگر را از چارچوب مبارزه انقلابی ملی خارج کند، بلکه برای تضمین نقش آن به عنوان نه فقط قاطع‌ترین مبارز، که همین طور به عنوان رهبران سیاسی برخوردار از هژمونی در مبارزه توده‌های چین» (لئون تروتسکی درباره چین، موند پرس، نیویورک، ۱۹۷۸، ص. ۱۱۴).

تحلیل تروتسکی با سیر رویدادها به اثبات رسید. حزب کمونیست چین به جای تکامل یک چشم انداز پرولتری مستقل، با فراخواندن کارگران و دهقانان به همکاری با «ارتش انقلابی ملی»، انرژی خود را صرف حمایت از

طرح لشگرکشی «چیانگ» به شمال علیه جنگجویان کرد. توده ها با زیرکی تمام، واحدهایی چریکی را برای قطع سیستم حمل و نقل و خرابکاری در تدارکات پشت خطوط دشمن ایجاد نمودند. بدون این حمایت توده ای و شجاعت استثنائی فرماندهان کمونیست در ارتش، «چیانگ کای شک» نمی توانست در کم‌تر از چهار ماه به دره رودخانه «یانگ تسه» برسد.



ارتش انقلابی ملی در سال ۱۹۲۷ به «ووهان» وارد می شود

تنش های طبقاتی با این حال به سوی انفجار می رفت، چرا که پیروزی های نظامی کومینتانگ بر جنگجویان از سوی توده های چینی به عنوان آغاز انقلاب نگریسته می شد. هنگامی که مثلاً نیروهای اعزامی، «هونان» را آزاد کردند، چهار میلیون کشاورز طی تنها پنج ماه هم‌چون سیل به تشکل های دهقانی وارد شدند و نیم میلیون کارگر به «اتحادیه عمومی کارگران» که تحت رهبری حزب کمونیست چین قرار داشت، پیوستند. در «ووهان»، به عنوان یک مرکز صنعتی مهم در دره «یانگ تسه»، ۳۰۰ هزار کارگر «اتحادیه عمومی هوپی» را تحت هدایت حزب کمونیست چین تشکیل دادند. مضاف بر این، جنبش توده ای به سرعت رادیکالیزه می شد. کارگران به طور خودانگیخته امتیازات انحصاری بریتانیا در «هانکو» را قبضه کردند. جنبش دهقانی از مطالبه اجاره های پایین تر، به سوی مبارزات مسلح با هدف بیرون راندن زمین داران پیش رفت.

آوریل ۱۹۲۷: کودتای شانگهای

با خیزش توده ها، چیانگ کای شک» سریعاً به اردوگاه تجار بزرگ، کمپرادورها، و نمایندگان امپریالیست ها در شرق چین پیوست تا انقلاب را سرکوب کند. مسکو ادعا کرد که می توان با ساخت مجدد «چپ» حول «وانگ چیگ وی» در رهبری مرکزی «کومیتانگ» که اکنون در «ووهران» قرار داشت، با راست روی چیانگ مقابله کرد. با این حال، شکاف میان چپ و راست «کومیتانگ» کاملاً تاکتیکی بود. هر دو با استقرار یک حکومت بورژوازی «ملی» توافق داشتند. اختلافات آن ها اساساً بر استراتژی نظامی، تقسیم قدرت و مهم تر از همه، زمان و چگونگی گسست اتحاد کومیتانگ از حزب کمونیست چین بود.

با وجود ادعاهای توخالی «چیانگ» به استالین مبنی بر عدم تمایل او به ایجاد سلطه بورژوازی در چین، آزمون نهایی با نزدیک شدن ارتش «کومیتانگ» به شانگهای - مرکز اقتصادی کشور با یک طبقه کارگر وسیع و رادیکال - گریزناپذیر بود.

حزب کمونیست چین در جستجوی این بود که شهر را پیش از ارتش سربازان «کومیتانگ» تسخیر کند، اما سیاست استالین مبتنی بر اجتناب از نزاع «زودرس» با «چیانگ کای شک» و حفظ «بلوک چهار طبقه»، به قوت خود باقی ماند و نهایتاً ابتکار عمل حزب را خفه کرد. کارگران شانگهای قدرت را گرفتند تا تنها آن را به بورژوازی بازپس دهند و سپس با انتقام باندهای ارادل و اوباش آدمکش چیانگ رو به رو شوند.

رهبری حزب کمونیست چین تحت فشار مبارزات رو به رشد توده ای، خواهان شکستن مانع میان وظایف دمکراتیک ملی و انقلاب سوسیالیستی شد، و حزب، طبقه کارگر را به انجام «هم زمان» انقلاب چین از طریق «تمرکز راه آهن، کشتی رانی و صنایع سنگین تحت کنترل دولت و گذار به سوی سوسیالیسم» فراخواند (تاریخ روابط شوروی-چین ۱۹۱۷-۱۹۹۱، شن ژیهوآ پرس، ص. ۳۱).

استالین که با هرگونه تلاش حزب کمونیست چین برای نقض تئوری «دو مرحله ای» خود ضدیت داشت، ابتکار عمل انقلابی حزب را در نیمه دوم مارس ۱۹۲۷ با صدور فرامین زیر تقلیل داد:

(۱) عدم هرگونه تسخیر نظامی امتیازات انحصاری خارجی در شانگهای به منظور اجتناب از مداخله امپریالیستی؛

۲) مانور میان جناح های چپ و راست کومینتانگ، خودداری تقابل با ارتش، و حفظ نیروهای حزب کمونیست چین؛

۳) حزب کمونیست چین باید برای مبارزات مسلحانه آماده شود، اما باید سلاح های خود را فعلاً پنهان کند، چرا که توازن قوا به نفع طبقه کارگر نیست.



راهپیمایی پیروزمند کارگران شانگهای پس از شورش مسلحانه

این دستورات، یک موقعیت انقلابی مساعد ناب را به یک فاجعه مرگبار تغییر داد. در ۲۱ مارس ۱۹۲۷، حزب کمونیست چین یک شورش مسلحانه را سازماندهی کرد که مورد حمایت اعتصاب عمومی ۸۸ هزار نفر از کارگران شانگهای قرار گرفت. طبقه کارگر، نیروهای جنگجو را درهم شکست و کنترل شهر را به استثنای امتیازات انحصاری خارجی در دست گرفت. با این حال سیاست استالین، حزب کمونیست چین را از استقرار یک حکومت کارگری بازداشت و در عوض یک حکومت «ائتلافی» را تشکیل داد که شامل نمایندگان اصلی بورژوازی می شد. وظیفه اصلی آن نه پیشبرد منافع کارگران، که استقبال از «چیانگ کای شک» و ارتش او بود.

«چیانگ کای‌شک» عامدانه چندین هفته را بیرون از شانگهای ماند تا کارگران خود را در نبرد علیه جنگجویان خسته کنند، درحالی که خود مشغول طراحی کودتا در همکاری با تجار و گانگسترهای شانگهای و قوای امپریالیستی بود. توطئه «چیانگ» برای رهبری حزب کمونیست چین ناشناخته نبود؛ حزب کمونیست چین به این نتیجه رسیده بود که طبقه کارگر شانگهای باید خود را مسلح کند و به سوی سربازانی که در ارتش های دوم و ششم کومینتانگ نسبت به آن ها سمپاتی داشتند رو نماید.

در ۳۱ مارس، کمینترن مطابق با دستور استالین برای اجتناب از نزاع «زودرس»، تلگرافی را به شانگهای فرستاد و به حزب کمونیست چین دستور داد که هزاران کارگر مسلح را برای پنهان کردن سلاح های خود هدایت کند. یکی از رهبران حزب کمونیست چین، «لوئو ینونگ»، با خشم این دستور را به عنوان «سیاست خودکشی» محکوم نمود. حزب کمونیست چین ناگزیر وادار به تبعیت شد.

تروتسکی و اپوزیسیون چپ شدیداً نسبت به خطرات هشدار دادند و خواهان ساخت شوراهای به عنوان ارگان های مستقل ضروری قدرت توده های انقلابی شدند. اما روز ۵ آوریل، استالین در سخنرانی ننگین خود خطاب به هزاران کادر حزبی در «تالار ستون ها» در مسکو، اصرار کرد که حزب کمونیست چین باید بلوک خود را با «چیانگ» حفظ کند.

«چیانگ کای‌شک دارد از انضباط اطاعت می کند. کومینتانگ یک بلوک است، نوعی پارلمان انقلابی، با جناح راست، چپ، و کمونیست ها. چرا کودتا کنیم؟ چرا جناح راست را بیرون بیاوریم، در حالی که اکثریت را داریم و جناح راست به ما گوش می دهد؟ ... درحال حاضر ما به جناح راست نیاز داریم. افراد قابلی دارد که هنوز ارتش را هدایت و آن را علیه امپریالیست ها رهبری می کنند. چیانگ کای‌شک شاید با انقلاب همدلی نداشته باشد، اما او درحال هدایت ارتش است و نمی تواند کاری جز هدایت آن علیه امپریالیست ها انجام دهد. مضاف بر این، افراد جناح راست، روابطی با ژنرال چانگ تسو لین [جنگجوی منچوری] دارند و به خوبی می فهمند که چگونه روحیه آن ها را تضعیف کنند، و بدون این که حمایتی کرده باشند، آن ها را با تمام دار و ندارشان به جهش به جانب انقلاب تهییج کنند. آن ها روابطی با تجار ثروتمند هم دارند و می توانند از آن ها پول جمع کنند. بنابراین از آن ها باید تا به آخر استفاده شود، مانند لیمو چلانده شوند و بعد دور انداخته شوند» (تراژدی انقلاب چین، هارولد. ر. آیزاکز، انتشارات دانشگاه استنفورد، ۱۹۶۱، ص. ۱۶۲)



جوخه اعدام «چیانگ» در حال سر زدن یک کارگر کمونیست

روز ۱۲ آوریل، درست یک هفته پس از سخنرانی استالین، «چیانگ» ضربه را وارد آورد، باندهای ارادل و اوباش را برای ویران کردن «اتحادیه عمومی کارگران» به شهر اعزام کرد. روز بعد، حزب کمونیست چین فراخوان به اعتصاب ۱۰۰ هزار کارگر داد، اما چیانگ کای شک با ارتش و تیربار واکنش نشان داد، و صدها نفر را قتل عام کرد. در قلمرو «ترور سفید» طی ماه های بعد، هزاران کارگر کمونیست نه فقط در شانگهای بلکه در دیگر شهرهای تحت کنترل چیانگ، به قتل رسیدند.

بازگشت به جناح «چپ» کومینتانگ

با وجود تسویه های بی رحمانه «چیانگ»، حزب کمونیست چین هم چنان پایگاه قابل توجه اش را هم در «ووهان»، به عنوان یک مرکز صنعتی مهم، و هم در میان جنبش دهقانی چند میلیونی امتداد رودخانه «یانگ-تسه» حفظ کرد. با این وجود استالین از درس های خونین شانگهای مطلقاً هیچ چیز نیاموخت. او در مطلب خود با عنوان «مسأله انقلاب چین»، به تاریخ ۲۱ آوریل ۱۹۲۷، اعلام کرد که سیاست وی «تنها خط صحیح» بوده و هنوز نیز هست. به زعم او کشتار چیانگ صرفاً بیانگر آن بود که بورژوازی بزرگ به انقلاب پشت کرده است.

استالین استدلال کرد که جناح «چپ» کومینتانگ هنوز نمایندهٔ خرده بورژوازی انقلابی است و همین نیرو است که انقلاب ارضی را در «مرحلهٔ دوم» انقلاب هدایت خواهد کرد: «این بدان معناست که کومینتانگ انقلابی در «ووهان» با دست زدن به مبارزه ای بی امان علیه نظامی گری و امپریالیسم، در واقع به ارگان دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان مبدل خواهد شد...». استالین سپس اظهار داشت که حزب کمونیست چین می بایست همکاری نزدیک خود را با جناح چپ «کومینتاگ» حفظ و با درخواست های تروتسکی و «اپوزیسیون چپ» مبنی بر ایجاد شوراها و استقلال سیاسی حزب کمونیست چین، مخالفت کند («دربارهٔ اپوزیسیون»، ژ.و. استالین، انتشارات فارن لنگویچ، پکن، ۱۹۷۴، صص. ۶۶۳-۶۶۴)

تروتسکی در پاسخ به تزه‌های استالین، تئوری «بلوک چهار طبقه» وی را به نقدی بی رحمانه کشید؛ تروتسکی نوشت: «این یک اشتباه بزرگ است که گمان کنیم امپریالیسم به طور مکانیکی و از بیرون، تمامی طبقات چین را به هم جوش می دهد... مبارزهٔ انقلابی علیه امپریالیسم، شکاف های سیاسی طبقات را نه تضعیف، بلکه تقویت می کند» و توضیح داد «هر آن چه که توده های زحمتکش تحت ستم و استثمار را به زانو در آورد، ناگزیر بورژوازی ملی را به سمت یک بلوک علنی با امپریالیست ها هل می دهد. با ستم امپریالیستی، مبارزهٔ طبقاتی میان بورژوازی و توده های کارگران و دهقانان، تضعیف نمی شود، بلکه برعکس در هر مبارزهٔ جدی شدت می گیرد، آن هم تا سر حدّ جنگ داخلی خونین» («مشکلات انقلاب چین»، لئون تروتسکی، انتشارات نیویورک، لندن، ۱۹۶۹، ص. ۵).

تروتسکی تأکید داشت که فوری ترین وظیفه، برقراری استقلال سیاسی حزب کمونیست از جناح «چپ» کومینتانگ است. از همین رو نوشت: «مشخصاً فقدان استقلال آن، منشأ تمامی اشتباهات و زیان ها است. این تزه‌ها، در این مسألهٔ بنیادی، به جای آن که یک بار و برای همیشه پراتیک دیروز را پایان دهد، خواهان حفظ آن "بیش از گذشته" می شود. اما این بدان معنا است که آن ها خواهان حفظ وابستگی ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی حزب پرولتاریا به یک حزب خرده بورژوایی هستند، حزبی که ناگزیر به ابزار بورژوازی بزرگ، استحاله می یابد» (همان، ص. ۱۸)

استالین روز ۱۳ مه ۱۹۲۷ در مقابل دانشجویان «دانشگاه سون یاتسن» در مسکو از تز «بلوک چهار طبقه» خود دفاع کرد، تزی که تنها می توان شکلک مسخره ای از مارکسیسم نامید. استالین اعلام کرد: «کومینتانگ یک حزب خرده بورژوایی "معمول" نیست. اشکال مختلفی از احزاب خرده بورژوایی وجود دارند. منشویک ها

و سوسیال-رولوسیونرها در روسیه نیز احزاب خرده بورژوازی بودند؛ اما در عین حال این ها احزاب **امپریالیستی** بودند، چرا که در اتحادی نظامی با امپریالیست های فرانسه و بریتانیا قرار داشتند... آیا می توان گفت که کومیتانگ هم یک حزب امپریالیستی است؟ به روشنی خیر. حزب کومیتانگ ، **ضد امپریالیست** است، درست همان سان که انقلاب در چین ضد امپریالیستی است. تفاوت [میان این دو] اساسی است» («دربارهٔ اپوزیسیون»، ژ.و. استالین، انتشارات فارن لنگویچ، پکن، ۱۹۷۴، ص. ۹۷۱).



رهبر ژاپن در دورهٔ جنگ، هیدکی توجو (چپ) و وانگ چینگ-وی، در سال ۱۹۴۲

نادرستی این ایدهٔ مضحک مبنی بر آن که چیانگ کای چک به دلیل خصلت «ضد امپریالیستی» انقلاب چین، خود «ضد امپریالیست» بوده است، اثبات گردید؛ متنها نه به دست تروتسکی، که از سوی خود تاریخ. مخالفت کومینتامگ با این یا آن قدرت اصلی، به معنای مخالفت با امپریالیسم به معنای دقیق کلمه نبود. رهبران کومینتانگ صرفاً در حال مانور دادن میان قدرت های امپریالیستی بودند، در حالی که برای سردرگم نمودن توده ها، شعارهایی «ضد امپریالیستی» سر می دادند. به عنوان مثال چیانگ در مواجهه با تهاجم ژاپن در دههٔ ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، برای چرخش به سوی بریتانیا و ایالات متحده لحظه ای تردید نشان نداد. تا جایی که به رهبر جناح «چپ» کومینتانگ، یعنی «وانگ چینگ-وی» بازمی گردد، او یک گام فراتر رفت و به سرپرست رژیم دست‌نشاندهٔ ژاپن در چین تبدیل شد. در ذهن هر کسی باید حک شود که چیانگ، که آخرین روزهای عمر

خود را به عنوان سرپرست دیکتاتوری منفور ضد کمونیستی در تایوان سپری کرد، روزگاری به سلامتی انقلاب سوسیالیستی جهانی در مسکو جام خود را همراه با رهبری استالینیست بالا برده بود.

شکست «ووهان»

در همان حال که استالین طی پلنوم هشتم کمیته اجرایی اترناسیونال کمونیست به «کانون انقلابی» در «ووهان» درود و تهنیت می گفت، شماری از فرماندهان کومینتانگ «چپ»، ضمن نقض سیاست رسمی حزب خود، در حال برپایی اعتصابی علیه کمونیست ها، اتحادیه های کارگری و انجمن های دهقانی منطقه بودند. روز ۱۷ مه ۱۹۲۷، درست پیش از پلنوم، یکی از خونین ترین سرکوب ها در «چانگ شا» رخ داد، اما طی نشست مذکور هیچ اشاره ای به آن نشد. در عوض استالین درخواست های اپوزیسیون چپ برای ایجاد شوراها را تحت عنوان خصومت با تداوم اتحاد حزب کمونیست چین با جناح «چپ» کومینتانگ محکوم کرد: «او غریب: آیا اپوزیسیون درک می کند که ایجاد شوراها نمایندگان کارگران و دهقانان در حال حاضر معادل است با ایجاد یک حکومت دوگانه متشکل از شوراها و حکومت هانکو؟ و آیا درک می کند که این ناگزیر و به اجبار به شعار خواست سرنگونی حکومت هانکو منجر می شود؟» («تراژدی انقلاب چین»، هارولد. ر. آیزاکز، انتشارات دانشگاه استنفورد، ۱۹۶۱، ص. ۲۴۱).

پاسخ تروتسکی به مدت یک سال بدون انتشار باقی ماند. او ضمن هشدار جدی به آن چه پیش روست، سیاست استالین را رد کرد و از کمینترن خواست که بدین ترتیب عمل کند:

«ما مستقیماً به دهقانان چین می گوئیم: اگر شما به جای شکل دادن به شوراها مستقل خود از سران ووهان پیروی کنید، رهبران جناح "چپ" کومینتانگ از قماش وانگ چینگ-وی و شرکا، ناگزیر به شما خیانت خواهند کرد... سیاستمدارانی از نوع وانگ چینگ-وی، تحت شرایط دشوار، ده ها بار در برابر کارگران و دهقانان با چپانگ کای چک متحد خواهند شد. در چنین شرایطی، دو کمونیست در یک حکومت بورژوایی، به گروگان های ناتوان مبدل می شوند، اگر نگوئیم به یک نقاب برای تدارک ضربه ای جدید به توده های کارگر... انقلاب بورژوا-دمکراتیک چین به پیش خواهد رفت و پیروزمند خواهد بود، مگر در قالب شورا و یا هیچ چیز» («لئون تروتسکی پیرامون چین»، انتشارات مونا، نیویورک، ۱۹۷۸، ص. ۲۳۴-۲۳۵، تأکید در اصل متن است).

هشدارهای تروتسکی مجدداً صحت خود را اثبات کرد. پس از حمام خون در شانگهای، سرمایه داران و زمین داران منطقه «ووهان» به سرعت برای حمایت به سراغ چیانگ کای چک رفتند. آنان ها با تعطیلی کارخانه ها و فروشگاه ها در برابر اعتصابات کارگری مقاومت کردند. حامدانه تقاضا از بانک ها را افزایش دادند و نقره های خود را با کشتی به شانگهای بردند. در نواحی روستایی، تجار و رباخواران از قرض دادن پول به دهقانان امتناع کردند، به این ترتیب دهقانان از خرید بذر برای ماه های بهار عاجز ماندند. قدرت های امپریالیستی با تعطیل کردن بنگاه های خود به این خرابکاری پیوستند، در حالی که سفته بازان قیمت ها را به سطوحی غیرقابل تحمل افزایش دادند. سقوط اقتصادی و موج روبه صعود جنبش توده ای، وانگ چینگ-وی را وحشت زده کرد، به طوری که او از دو وزیر کمونیست حکومت خود- وزرای کشاورزی و کار- درخواست کرد که با استفاده از نفوذشان، اقدامات «افراطی» دهقانان و کارگران را مهار کنند.

سیاست رسمی حزب کمونیست چین در تصادم با جنبش توده ای قرار داشت. در بسیاری از نواحی روستایی، انجمن های دهقانی، زمین داران را بیرون رانده و هم چون یک قدرت منطقه ای عمل می کردند. در دو شهر اصلی، «ووهان» و «چانگشا»، تورم و تعطیلی مشاغل به شدت به کارگران آسیب رسانده بود و آنان را به مطرح کردن مطالبات انقلابی برای تسخیر کارخانه ها و مغازه ها وامی داشت. تقاضای تروتسکی برای برپایی شوراهای، کاملاً به موقع بود. شوراهای، برخلاف گفته استالین، صرفاً ابزاری برای هدایت شورش مسلحانه نبودند، بلکه ابزارهایی برخاسته از انتخاب دمکراتیک بودند که کارگران به واسطه اش در بجهت یک قیام انقلابی می توانستند آغاز به بازسازماندهی حیات اقتصادی و اجتماعی خود، و دفاع از منافع شان در برابر ضد انقلاب نمایند.

پنگ شو-تسه بعدها توضیح داد که اتحادیه ها و انجمن های دهقانی در «هونان» و «هوبی»، میلیون ها عضو داشت. «این یک نیروی توده ای سازمان یافته عظیم بود. اگر حزب کمونیست چین در آن مقطع از نصیحت تروتسکی پیروی کرده و بر این توده عظیم نیروی سازمان یافته تکیه کرده بود، و ضمن فراخوان به سازماندهی شوراهای کارگران، سربازان و دهقانان برای تبدیل شدن به ارگان مرکزی انقلاب، به واسطه این شوراهای مسلح دست به انقلاب ارضی می زد، زمین را به دهقانان و سربازان انقلابی می داد، در آن صورت نه فقط می توانست تمامی توده های فقیر هونان و هوبی را در شوراهای گرد آورد، بلکه می توانست بنیان افسران

ارتجاعی را بلافاصله نابود و به طور غیرمستقیم ارتش چیانگ را بی ثبات کنند. به این ترتیب، انقلابی می توانست از نابودی ریشه های قدرت ضد انقلاب سر بیرون آورد و در امتداد مسیر دیکتاتوری پرولتاریا پیش برود» («لئون تروتسکی پیرامون چین»، انتشارات مونا، نیویورک، ۱۹۷۸، ص. ۶۶، تأکید در متن اصلی)

استالین با وجود تجلیل احمقانه خود از جناح «چپ» کومینتانگ، این را هم درک کرد که سیاست وی درحال فروریختن است. روز ۱ ژوئن ۱۹۲۷، او به حزب کمونیست چین فرمان داد که ارتش خود را با ۲۰ هزار کمونیست و ۵۰ هزار کارگر و دهقان بسازد. اما انقلاب ها گوش به فرمان دستورات بروکراتیک نیستند. همان طور که تروتسکی اشاره کرده بود، پیش شرط ایجاد یک ارتش انقلابی، تثبیت اعتبار حزب در میان توده ها و یک ابزار مشخص برای تقویت اتحاد میان طبقه کارگر و دهقانان بود. استالین با رد ایجاد شوراها، مانع از آن شد که حزب کمونیست پایه لازم را برای ساخت ارتش خود ایجاد کند.

از آن جا که خیانت قریب الوقوع «چینگ-وی» آشکار و بدیهی می شد، رهبر حزب کمونیست چین، «چن دوشیو» مجدداً درخواست کرد که حزب از کومینتانگ خارج شود. باری دیگر، کمینترن این درخواست را رد کرد. در اوایل ژوئیه، «چن» با خشم از سمت خود به عنوان دبیر کل حزب استعفا داد. جانشین «چن»، «چو چیبوی»، بلافاصله وفاداری خود به استالین را با این گفته نشان داد که کومینتاگ حتی در این لحظه مرگ و زندگی هم «طبیعتاً در موقعیت رهبری کننده انقلاب ملی قرار دارد».

روز ۱۵ ژوئیه، «وانگ چینگ-وی» رسماً با صدور فرمانی، درخواست کرد که تمامی کمونیست ها از کومینتانگ خارج شوند یا منتظر مجازاتی سخت باشند. همانند چیانگ، این وانگ بود که حزب کمونیست چین را «هم چون لیمو» چلاند و سپس به دور انداخت، و موج سرکوب دیگر و به مراتب وحشیانه تری را علیه کمونیست ها و توده های شورشی به راه انداخت.

یک گزارش خبری در همان مقطع توضیح می داد: «طی سه ماه گذشته، ارتجاع از پایین رودخانه یانگ تسه تاکنون گسترش یافته و اکنون در تمامی قلمرو تحت کنترل به اصطلاح ناسیونالیست ها است. تانگ شنگ-چی نشان داده است که فرماندهی او در جوخه های اعدام به مراتب کارا تر از فرماندهی اش برای ارتش در نبرد است. در هونان، ژنرال های تحت فرمان او چنان اقدام به تسویه "کمونیست" ها کرده اند که چیانگ

کای چک به زحمت می تواند با آن برابری کند. روش های معمول شلیک و قطع سر همراه شده است با روش های شکنجه و قطع عضو که یادآور ترس و وحشت دوران قرون وسطی و تفتیش عقاید است. نتایج متأثرکننده است. اتحادیه های کارگری و دهقانی هونان، شاید به عنوان بهترین اتحادیه های سازمان یافته در کل کشور، کاملاً درهم شکسته اند. رهبرانی که از سوختن در روغن یا زنده زنده دفن شدن یا شکنجه از طریق خفگی آهسته با طناب و سایر اشکال مرگ دردآور تر از حد توصیف فرار کرده اند، از کشور گریخته یا چنان با دقت مخفی شده اند که نمی توان به راحتی آنان را یافت...» («تراژدی انقلاب چین»، هارولد.ر. آیزاکز، انتشارات دانشگاه استنفورد، ۱۹۶۱، ص. ۲۷۲).

بار دیگر استالین تأکید کرد که سیاست های او صحیح بوده اند و تقصیر شکست ها را بر گردن رهبری حزب کمونیست چین، به خصوص «چن»، انداخت. در شرایطی که انتقادات «اپوزیسیون چپ» بیش از پیش در میان طبقه کارگر شوروی گوش شنوا می یافت، استالین تلاش کرد برای نجات شهرت و آوازه خود، از فرصت طلبی به نقطه مقابل آن به سرعت تغییر جهت دهد: یعنی آوانتوریسم. استالین که مسئول تحمیل دو شکست مهلک بر حزب کمونیست چین و توده های چین بود، به این حزب متلاشی شده دستور به اجرای یک سلسله شورش های مسلحانه داد که همگی محکوم به شکست بودند. استالین با پیش بینی تئوری مافوق چپ «دوره سوم» خود در اوایل دهه ۱۹۳۰، وظیفه فوری تسخیر قدرت را بر دوش پرولتاریا گذاشت، درست در مقطعی که انقلاب چین در حال عقب نشینی بود. همان طور که تروتسکی توضیح داد، آن چه نیاز بود، گروه بندی مجدد حزب کمونیست چین و طبقه کارگر، شعارهای دمکراتیک تدافعی و مهم تر از همه کسب درس هایی ضروری بود که استالین با یک دندگی تمام از پذیرش آن ها سرباز می زد.

درس «شورا»ی گوانگ ژو

آخرین نفس بریده انقلاب چین - یعنی قیام گوانگ ژو در دسامبر ۱۹۲۷ - چیزی کم از یک اقدام جنایتکارانه نداشت. این طغیان به گونه ای زمان بندی شد که نه با یک جنبش توده ای در گوانگ ژو، بلکه با بازگشایی کنگره پانزدهم حزب کمونیست شوروی همزمان و مصادف شود. هدف اصلی آن، بازگرداندن اعتبار رهبری استالینیستی و دفاع از خود در برابر انتقادهای «اپوزیسیون چپ» بود. تلاش برای ایجاد یک حکومت شورایی با چند هزار کادر حزبی و بدون حمایت توده ای، به هیچ رو امکان موفقیت نداشت. تقریباً ۵۷۰۰ نفر، که

بسیاری شان بهترین کادرهای انقلابی جان به در برده بودند، در نبردی قهرمانانه برای دفاع از «شورا»ی کوتاه مدت «گوانگژو» کشته شدند.

تئوری «شورا»ی استالین، نهایتاً به آزمون گذارده شد. استالین در طی انقلاب استدلال کرده بود که شوراها باید تنها در لحظه‌ی نهایی و به عنوان ابزار سازماندهی قیام، و مهم تر از همه نه تا پیش از تکمیل مرحله «دمکراتیک»، دایر و ایجاد شوند. اما همان طور که تروتسکی تکرار کرد، شوراها در واقع ابزاری برای جذب اقشار وسیع تر کارگران به سوی مبارزه سیاسی بودند. شورا نمی توانست از بالا تحمیل شود، بلکه می بایست از دل جنبش انقلابی، از جمله کمیته های کارخانه و کمیته های اعتصاب پدیدار می شد. با پیشرفت بحران انقلابی، شوراها می توانستند به ارگان قدرت طبقه کارگر تکامل یابند.

در گوانگژو، حزب کمونیست چین به طور بروکراتیک هیئتی را به نام «شورا» به عنوان ابزار انجام یک قیام در شهر دایر ساخت. اما آن «پاسخ عظیمی» که مدّ نظر استالین بود، در نهایت رخ نداد؛ چرا که کارگران و دهقانان عادی حتی «نمایندگان» خود در این به اصطلاح شوراها را هم نمی شناختند. تنها اقلیتی ناچیز از کارگران از حکومت «شورایی» گوانگژو که به سرعت درهم شکست، حمایت کردند.

استالین اصرار داشت که وظایف قیام گوانگژو، بورژوا-دمکراتیک است. اما همان طور که تروتسکی اشاره کرد، حتی در این ماجراجویی شکست خورده نیز پرولتاریا وادار شد که از چنین وظایفی فراتر برود. حزب کمونیست چین طی حیات اندک خود وادار شد که خود قدرت را بگیرد و اقدامات اجتماعی رادیکالی را انجام دهد، از جمله ملی سازی صنایع و بانک های بزرگ. همان طور که تروتسکی اظهار داشت، اگر این اقدامات «بورژوایی» بودند، در آن صورت به سختی می شد تصور کرد که پس انقلاب پرولتری در چین چگونه می بود. به بیان دیگر، حتی طی قیام گوانگژو، رهبری حزب کمونیست چین وادار به پیروی از منطق انقلابی مداوم شد، و نه تئوری «دو مرحله ای» استالین.



مائو زدونگ در سال ۱۹۲۷

شکست قیام گوآنگژو بیانگر پایان انقلاب در مراکز شهری بود. آن دسته از رهبران حزب کمونیست که به اپوزیسیون چپ نپیوستند- از جمله مائو- به مناطق روستایی گریختند. تحت فشار از سوی بروکراسی استالینیستی برای اجرای خط «دوره سوم» در کمینترن و ایجاد «شورا»ها، جریان نوینی در درون حزب کمونیست چین پدید آمد. این جریان، با پشتیبانی مائو، عملاً ریشه هایش در درون طبقه کارگر را قطع و در عوض خود را بر دهقانان متکی کرد. حزب کمونیست چین، برای تداوم «نبرد مسلحانه»، یک «ارتش سرخ» متشکل از اساساً دهقانان ایجاد و «شورا»هایی را در نواحی روستایی دورافتاده روستایی چین دایر کرد. تا اوایل دهه ۱۹۳۰، حزب کمونیست چین عملاً فعالیت خود در درون طبقه کارگر شهری را رها کرده بود.

مائو، به عنوان کسی که چشم انداز سیاسی اش بیش تر با پوپولیسم دهقانی اشتراک داشت تا با مارکسیسم، طبیعتاً به عنوان رهبر جدید این گرایش به منصفه ظهور رسید. او پیش از پیوستن به حزب کمونیست، عمیقاً تحت تأثیر یک مکتب سوسیالیسم تخیلی ژاپنی، یعنی «روستای نوین» قرار گرفته بود که خود متأثر از نظرات نارودنیک های روس بود. «روستای نوین» مروج کشت جمعی، مصرف اشتراکی و همیاری متقابل در روستاهای خودمختار به عنوان راهی به سوی «سوسیالیسم» بود. این «سوسیالیسم روستایی»، نه منافع پرولتاریای انقلابی، بلکه خشم دهقانان رو به اضمحلال نسبت به نابودی کشاورزی خرد در نظام سرمایه داری را بازتاب می داد.

حتی پس از پیوستن به حزب کمونیست نیز مائو هرگز این رویکرد را نسبت به دهقانان کنار نگذارد و همواره طی طغیان های ۱۹۲۵-۱۹۲۷ در جناح راست حزب بود. حتی در اوج جنبش کارگری در سال ۱۹۲۷ نیز مائو همچنان بر این نظر بود که پرولتاریا فاکتوری غیرتعیین کننده در انقلاب چین است. «اگر ما ده امتیاز به تکمیل و اجرای انقلاب دمکراتیک تخصیص دهیم، در آن صورت ... ساکنین و واحدهای نظامی شهری تنها

سه امتیاز می گیرند، در حالی که هفت امتیاز باقی مانده باید به دهقانان تعلق می یابد...» («شکست استالین در چین ۱۹۲۴-۱۹۲۷»، کونراد برانت، کتابخانه نورتن، نیویورک، ۱۹۶۶، ص. ۱۰۹).

پیامدهای شکست

اندکی پس از شکست انقلاب چین، تروتسکی از حزب کمونیست اخراج، به نقطه ای از کشور تبعید و سپس از اتحاد جماهیر شوروی اخراج گردید. کارنامه چین طی سال های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۷، روشن می کند که تروتسکی و «اپوزیسیون چپ» به خوبی از مخاطرات انقلاب چین برای طبقه کارگر جهانی آگاهی داشتند. تروتسکی درگیر مبارزه سیاسی بی نظیری برای تغییر سیاست کمینترن و ایجاد بهترین شرایط یک پیروزی انقلابی شد. مسأله به هیچ وجه بر سر اثبات صوری صحت دیدگاه او نبود.

تروتسکی در کتاب بیوگرافی خود، «زندگی من»، که طی دوران تبعید در سال ۱۹۲۸ نگاشته شد، آن چه را که در اتحاد شوروی پس از موفقیت چیانگ کای چک برای به خاک و خون کشیدن کارگران شانگهای رخ داد، یادآوری کرد:

«موجی از هیجان حزب را درنوردید. اعتراض سر بلند کرد... بسیاری از رفقای جوان تر گمان کردند که ورشکستگی روشن استالین، ناگزیر پیروزی اپوزیسیون را نزدیک تر می سازد. طی نخستین روزهای پس از کودتای چیانگ کای چک، من موظف بودم برای دوستان جوان تر خود- و برخی دوستان نه چندان جوان- که دود از سرشان برمی خاست، پیاپی سطل آب سرد بیاورم. تلاش کردم به آن ها نشان دهم که مخالفان نباید اساس کار خود را بر شکست انقلاب چین بنهند. اگرچه تأیید پیش بینی ما، هزار، پنج هزار یا شاید ده هزار نفر بر هواداران ما بیفزاید، اما برای میلیون ها نفر، نه آن پیش بینی بلکه واقعیت سرکوب پرولتاریای چین اهمیت تعیین کننده دارد. پس از شکست انقلاب آلمان در سال ۱۹۲۳، پس از پاشیدن اعتصاب عمومی انگلستان در سال ۱۹۲۶، این شکست تازه در چین سرخوردگی توده ها را از انقلاب بین المللی شدیدتر خواهد ساخت؛ و درست همین سرخوردگی، به منشأ روان شناسانه مهمی برای سیاست ناسیونال-فرمیسم استالین مبدل شد» («زندگی من»، لئون تروتسکی، انتشارات پینگوین، ۱۹۷۹، صص. ۵۵۲-۵۵۳)

با وجود آن که استالین تلاش کرده بود تروتسکی را با دیواری از باقی کمینترن و حزب کمونیست چین جدا کند، اما تقلاهای او تا حدود ناچیزی موفقیت آمیز بود. گروهی از دانشجویان چینی که در اتحاد شوروی

تحصیل می کردند، تحت تأثیر «اپوزیسیون چپ» قرار گرفتند و روز ۷ نوامبر ۱۹۲۷ در میانه جشن های بروکراسی به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب اکتبر، در اعتراضی واقع در «میدان سرخ» شرکت جستند. تا اواخر ۱۹۲۸، دست کم ۱۴۵ دانشجوی چینی سازمان های مخفی تروتسکیستی را در مسکو و لنینگراد شکل داده بودند.

همزمان، طی ششمین کنگره کمیترین، تروتسکی نقد مشهور خود به برنامه کمیترین را نوشت. تعدادی از نمایندگان حزب کمونیست چین، از جمله «وانگ فانسی»، قادر به مطالعه نوشته های تروتسکی بودند و تحلیل «اپوزیسیون چپ» را پذیرفتند. بعد از آن که برخی از این دانشجویان چینی در سال ۱۹۲۹ به چین بازگشتند، بخشی از رهبری حزب کمونیست چین، از جمله «چن دوشیو» و «پنگ شو-تسه»، به سوی تروتسکیسم چرخش کردند و شاخه چینی «اپوزیسیون چپ» را شکل دادند.

در چین، حزب کومینتانگ که دایره نفوذ خود را با بهره برداری از طغیان های انقلابی توده ای گسترده بود، نشان داد که کاملاً عاجز از یکپارچه نگاه داشتن کشور یا حاکمیت «دمکراتیک» است. «ترور سفید» کومینتانگ سال ها تاب آورد. از آوریل تا دسامبر ۱۹۲۷، تقریباً ۳۸ هزار نفر اعدام و بیش از ۳۲ هزار تن به عنوان زندانی سیاسی حبس گشتند. از ژانویه تا اوت ۱۹۲۸، بیش از ۲۷ هزار نفر به مرگ محکوم شدند. تا سال ۱۹۳۰، حزب کمونیست چین تخمین زد که قریب به ۱۴۰ هزار نفر از مردم به قتل رسیده یا در زندان ها جان خود را از دست داده بود. در سال ۱۹۳۱، بالغ بر ۳۸ هزار نفر به عنوان دشمنان سیاسی اعدام شدند. «اپوزیسیون چپ» در چین نه فقط از سوی پلیس کومینتانگ تعقیب و شکار گردید، بلکه هم چنین از سوی رهبری استالینیست حزب کمونیست چین به مقامات لو داده شد.

پیامدهای سیاسی شکست انقلاب چین، فراتر از مرزهای چین رفتند. یک پیروزی می توانست به همین سان تأثیر برجسته ای در سرتاسر آسیا و دیگر کشورهای مستعمره داشته باشد. از این گذشته، می توانست نیرو و انگیزه ای عظیم به طبقه کارگر ژاپن در مبارزه شان علیه ظهور میلیتاریسم ژاپن در دهه ۱۹۳۰ و درغلتیدن به سوی جنگ جهانی ببخشد. از آن جا که سرمایه داری جهانی باری دیگر به موازات حرکت به سوی نظامی گری و جنگ در بحران فرو می رود، طبقه کارگر چین و جهان تنها با هضم کامل درس های سیاسی انقلاب چین است که می تواند برای طغیان های پیش رو آماده گردد.